

در آمدی بر ادبیات عرفانی

استاد علامه جلال الدین همایی در سال ۱۲۷۸ شمسی در محله ی پاقعه ی اصفهان دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۵۹ شمسی وفات یافت. از این شخصیت برجسته آثاری گران سنگ و ارجمند چون «فنون بلاغت و صناعات ادبی»، «مولوی چه می گوید»، «تاریخ ادبیات»، «غزالی نامه»، «نهضت شعوبیه»، «دیوان اشعار» و صدها مقاله ی تحقیقی باقی مانده است. همایی شاعری توانا با طبعی لطیف بود و در سروده هایش «سنا» تخلص می کرد. یکی از آثار مهم استاد همایی، تصحیح مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه نوشته ی عزالدین محمود بن علی کاشانی (وفات ۷۳۵ قمری) است. مقدمه ی یک صد و بیست صفحه ای این کتاب، سرشار از نکاتی محققانه و عالمانه در شناخت نویسنده ی مصباح الهدایه و مباحثی عمیق و دقیق در باب تصوف است. بخش هایی از این مقدمه را با اندکی تصرف و تلخیص می خوانیم.

عرفان اسلامی

اگر در تاریخ تفکر بشر احاطه داشتیم، می توانستیم منشأ و سرچشمه ی اصلی عرفان را پیدا کنیم و بگوییم که این فکر، نخستین بار از اندیشه ی کدام ملت تراوش کرده و چه عواملی در رشد و نمو آن اثر داشته است اما متأسفانه این احاطه را نداریم و توانیم داشت. پشه کی داند که این باغ از کی است

کاو بهاران زاد و مرگش در دی است

کرم کاندَر چوب زاییده است حال

کی بدانند چوب را وقت نهال

جایی که در تاریخ عرفان و ادب به کوچه های بن بست و بیابان های بی سر و ته برمی خوریم که راه به جایی نتوانیم برد، در تاریخ نامحدود تفکر بشر، از اندیشه های محدود

چه انتظار توانیم داشت؟

کس ز آغاز و ز انجام جهان آگه نیست

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

چکیده‌ی افکار و عقایدی که در طی هزاران سال به صورت خصایص فطری در روح ایرانیان موجود بوده و در نهضت‌های سیاسی و مذهبی و علمی و ادبی ایشان جلوه‌گر شده است، انکار نمی‌توان کرد و این معنی که عرفان اسلامی با روح ایرانی و عصاره و شیرهی همین قسم افکار و عقاید پرورش یافته است هم قابل انکار نیست ولیکن عرفان اسلامی مولود تعلیمات اسلام است.

عرفان اسلامی بی‌شبهه مولود تعلیمات قرآن و پیغمبر اسلام و صحابه، مخصوصاً حضرت مولی‌الموالی علی بن ابی طالب — علیه‌السّلام — است. اساس و ریشه‌ی عرفان اسلامی از آغاز ظهور اسلام در تحت تربیت و تعلیمات پیغمبر اکرم (ص) و صحابه مایه گرفت اما در آن عصر نه مسلکی خاص به نام تصوّف و نه طایفه و فرقه‌ای مخصوص به نام صوفی وجود داشت. جماعتی که به واسطه‌ی زهد و قناعت و مواظبت بر طاعت و عبادت و آشنایی به اسرار دین، در مقابل دنیاپرستان جاهل، طبقه‌ی ممتازی را تشکیل می‌دادند، در آغاز اسلام به نام اصحاب صُفّه و بعداً به نام صحابی و تابعی و عنوان عبّاد و زُهاد و نُسّاک* شناخته می‌شدند. اما کلمه‌ی تصوّف و صوفی در معنی مسلک و فرقه‌ی خاص، در قرن دوم یا در اواخر سده‌ی اول هجری ظهور کرد.

عرفا غالباً از طبقه‌ی روشن فکر علمای عصر خود و بسیاری از ایشان در مقامات دنیوی صاحب درجات و مناصب عالی بودند؛ با این همه، به همه چیز پشت پا می‌زدند و یک جهت، به سوی خداپرستی می‌رفتند مشاهده‌ی این احوال، مردمان مستعد را به تکاپوی طلب می‌انداخت و درد شوق در دل ایشان می‌افکند تا به جست و جوی حقیقت بشتابند و در راه خداپرستی گام نهند.

هرچه از محاسن و فضایل می‌گویم راجع به عارف حقیقی است، وگرنه از عرفان واقعی — بدبختانه — تاکنون بهره نیافته‌ام و بازار مسندنشینان خودفروش متصوّفه را نیز خریدار نیستم و با هیچ کدام از فرّق موجود متصوّفه سر و کار ندارم و از پاره‌ای از ایشان

سخت بیزارم و در حقّ این طایفه همان می‌گویم که مولوی فرمود :

حرف درویشان بدزدد مرد دون	تا بخواند بر سلیمی* زان فسون
کار مردان روشنی و گرمی است	کار دونان حیلّه و بی‌شرمی است
جامه پشمین از برای کد* کنند	بومسیلم را لقب احمد کنند



خودآزمایی

- ۱- موضوعی که نویسنده‌ی مطلب طرح می‌کند، با دو بیت آغاز درس چه ارتباطی دارد؟
- ۲- اصحاب صُفّه و تابعین چه کسانی بوده‌اند؟
- ۳- عرفا برای بیان مقصود خود از اصطلاحاتی خاص استفاده می‌کنند، سه اصطلاح را در غزل معروف امام خمینی (ره) با مطلع «من به خال لبّت ای دوست گرفتار شدم» بیابید و بررسی کنید.

تفسیر کشف الاسرار و عدة الأبرار نوشته‌ی ابوالفضل رشیدالدین میبیدی است و تألیف آن در سال ۵۲۰ هجری قمری آغاز شده است. نویسنده‌ی این تفسیر بزرگ ده جلدی آن را به ثری شیوا نگاشته و در آن به بررسی کلمات و شأن نزول آیات (النوبة الأولى)، ترجمه‌ی دقیق و تفسیر روشن آیات (النوبة الثانية) و تأویل و توجیه عرفانی و ذوقی بعضی آیات (النوبة الثالثة) پرداخته است. بخشی از تأویل‌های عرفانی این کتاب منتخب از «النوبة الثالثة» را می‌خوانیم.

در محراب عشق

و در آثار* بیارند که علی - علیه السلام - در بعضی^۱ از آن حرب‌های وی تیری به وی رسید؛ چنان که پیکان* اندر استخوان وی بماند. جهد بسیار کردند، جدا نشد. گفتند: «تا گوشت و پوست بر ندارند و استخوان نشکنند، این پیکان جدا نشود.» بزرگان و فرزندان وی گفتند: «اگر چنین است، صبر باید کرد تا در نماز شود که ما وی را اندر ورد* نماز چنان همی بینیم که گویی وی را از این جهان خبر نیست.»

صبر کردند تا از فرایض* و سنن* فارغ شد و به نوافل* و فضایل* نماز ابتدا کرد. مرد معالج آمد و گوشت برگرفت و استخوان وی بشکست و پیکان بیرون گرفت و علی اندر نماز بر حال خود بود. چون سلام نماز باز داد، گفت: «درد من آسان تر است.» گفتند: «چنین حالی بر تو رفت و تو را خبر نبود.» گفت: «اندر آن ساعت که من به مناجات الله باشم، اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان* در من می‌زنند، مرا از لذت مناجات الله از درد تن خبر نبود.»

... و این بس عجیب نیست، که تنزیل مجید خبر می‌دهد از زنان مصر، که چون زلیخا را به دوستی یوسف ملامت کردند، زلیخا خواست که ملامت را بر ایشان غرامت* کند.^۲ ایشان را بخواند و جایگاهی ساخت و ایشان را به ترتیب بنشاند و هر یکی را کاردی به دست

راست و تُرنجی* به دست چپ داد. چنان که گفت جَلَّ و عَلَا: «وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا» چون آرام گرفتند، یوسف را آراسته آورد و او را گفت: «بر ایشان برگذر.» «أُخْرِجْ عَلِيَهُنَّ»: برون شو برایشان. چون زنان مصر یوسف را با آن جمال و کمال بدیدند، در چشم ایشان بزرگ آمد؛ همه دست‌ها بیریدند و از مشاهده‌ی جمال و مراقبت کمال یوسف از دست بریدن خود خبر نداشتند.

پس به حقیقت دانیم که مشاهده‌ی دل و سِرِّجان علی مرجلال و جمال و عزت و هیبت* الله را بیش از مشاهده‌ی زنان بیگانه بود مریوسف مخلوق را. پس ایشان چنین بیخود شدند و از درد خود خبر نداشتند، اگر علی (ع) چنان گردد که گوشت و پوست وی بپزند و از درد آن خبر ندارد، عجب نباشد و غریب نبود.

«انسان کامل» یکی از متون مهم عرفانی قرن هفتم اثر عزیرالدین بن محمد نسفی از مشاهیر عرفای این قرن و از مریدان و پیروان سعدالدین حموی، عارف بزرگ است. نسفی این کتاب را در ۲۲ جزء تألیف کرد و کار نوشتن آن را به سال ۶۸۰ هـ.ق در شیراز به پایان رساند.

آنچه می‌خوانیم، گوشه‌ای از فضایل و صفات انسان کامل است که با تلخیص از کتاب یادشده نقل می‌گردد.

در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و انسان کامل

بدان که شریعت، گفت انبیاست و طریقت، کرد انبیاست و حقیقت، دید انبیاست. سالک باید که اول از علم شریعت آن چه مالا بُد* است، بیاموزد و یاد گیرد و آن‌گاه از عمل طریقت، آن چه مالا بُد است به جای آورد تا از انوار حقیقت به قدر سعی و کوشش وی روی نماید.

هر که قبول می‌کند آن چه پیغمبر وی گفته است، از اهل شریعت است و هر که به جای

می آورد آن چه پیغمبر وی کرده است، از اهل طریقت است و هر که می بیند آن چه پیغمبر وی دیده است از اهل حقیقت است.

آن طایفه که هر سه دارند کاملانند و ایشانند که پیشوای خلاق اند و آن طایفه که هیچ ندارند ازین سه، ناقصانند و ایشانند که از بهایم اند.*

انسان کامل آن است که او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف. هر که این چهار چیز را به کمال رسانید، به کمال خود رسید و این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد. از جهت آن که تمامت موجودات هم چون یک شخص است و انسان کامل «دل» آن شخص است و موجودات، بی دل نتوانند بود. پس انسان کامل در عالم، زیادت از یکی نباشد. در عالم، دانایان بسیار باشند اما آن که «دل» عالم است یکی بیش نبود. دیگران در مراتب باشند، هر یک در مرتبه ای. چون آن یگانه ی عالم از این عالم درگذرد، یکی دیگر به مرتبه ی وی رسد و به جای وی نشیند تا عالم بی دل نباشد.



توضیحات

- ۱- یکی
- ۲- خواست سرزنش آنان را پاسخ دهد و تلافی کند (معامله به مثل نماید)
- ۳- قسمتی از آیه ی ۳۱، سوره ی یوسف:
به دست هر یک از آن زنان (ترنج و) کاردی داد.



خودآزمایی

- ۱- با توجه به متن درس «در محراب عشق»، حدیث «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» را توضیح دهید.
- ۲- مقصود نویسنده از مقایسه ی دو داستان چیست؟
- ۳- بخش دیگری از «نوبه الثالثة» را از تفسیر کشف الأسرار در کلاس بخوانید.
- ۴- با توجه به درس «انسان کامل»، ویژگی های انسان کامل را بنویسید. (چهار مورد)
- ۵- آخرین بند درس در محراب عشق (پس به حقیقت ...) را به نثر ساده ی امروز بنویسید.

منظومه‌ی گلشن راز یکی از مشهورترین آثاری است که رموز و اصطلاحات عرفان در آن بیان و تفسیر شده است. شیخ محمود شبستری، سراینده‌ی این منظومه در ۹۹۳ بیت به هفده سؤال منظوم شخصی به نام امیرسیدحسین حسینی هروی پاسخ می‌گوید. شیخ محمود شبستری (۷۲۰-۶۸۷ ه.ق) ابیات این منظومه را فی المجلس، و پس از شنیدن هر بیت از هفده بیت به اشارت بهاءالدین یعقوب تبریزی سروده و این، گواه قدرت شگفت شاعرانه و تسلط و پختگی او در عرصه‌ی عرفان است.

از شیخ محمود شبستری علاوه بر گلشن راز که بر آن شروع بسیار نوشته‌اند، اثر منظوم دیگری به نام سعادت نامه و دو اثر مثنوی به نام «حق‌الیقین» و «مرآت‌المحققین» به جا مانده است. در ابیات برگزیده‌ای که می‌خوانید، شیخ شبستری مسئله‌ی وحدت وجود را مطرح می‌کند. هستی آئینه‌ی حق نماست و ذرات و اجزای عالم جلوه‌گاه جمال محبوب. حرکت همه‌ی پدیده‌ها به سوی او و او (حق) آغاز و انجام و مبدأ و مقصد همه‌ی پویش‌ها و تکاپوهاست.

جمال جان فزای روی جانان

چو نیکو بنگری در اصل این کار

هم او بیننده، هم دیده است و دیدار^۱

حدیث قدسی این معنی بیان کرد

و «بی یسمع و بی یبصر» عیان کرد^۲

جهان را «سر به سر آئینه می‌دان»

به هر یک ذره‌ای صد مهر تابان

اگر یک قطره را دل برشکافی

برون آید از آن صد بحر صافی

به هر جزئی ز خاک ار بنگری راست
 هزاران آدم اندر وی هویداست^۳
 به اعضا پشه‌ای همچند پیل است
 در اسما قطره‌ای مانند نیل است^۴
 درون حبه‌ای صد خرمن آمد
 جهانی در دل یک ارزن آمد
 به پرپشه‌ای در، جای جانی
 درون نقطه‌ی چشم، آسمانی^۵
 بدین خردی که آمد حبه‌ی دل
 خداوند دو عالم راست منزل
 در او در، جمع گشته هر دو عالم
 گهی، ابلیس گردد گاه آدم^۶
 بین عالم همه در هم سرشته
 ملک در دیو و شیطان در فرشته^۷...
 اگر یک ذره را برگیری از جای
 خلل یابد همه عالم سراپای
 همه سرگشته و یک جزء از ایشان
 برون ننهاده پا از حد امکان...
 همه در جنبش و دائم در آرام
 نه آغاز یکی پیدا نه انجام^۸
 همه از ذات خود پیوسته آگاه
 وز آن جا راه برده تا به درگاه^۹
 به زیر پرده‌ی هر ذره پنهان
 جمال جان فزای روی جانان
 گلشن راز به تصحیح صمد موحد



- ۱- اگر در اصل این که هستی مطلق حق است، تأمل و تدبّر کنی، بدانی که همه یکی است و حق است که به تمام صورت‌ها ظاهر می‌گردد و دیده و بیننده و دیدار همه اوست.
- ۲- اشاره است به حدیث قدسی «فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصْرًا وَ لِسَانًا وَ يَدًا، بِي يَسْمَعُ وَ بِي يَبْصُرُ وَ بِي يَنْطِقُ وَ بِي يَبْطِشُ»: هرگاه بنده‌ام را دوست بدارم، خود، گوش و چشم و زبان و دست او خواهم شد؛ با من می‌شنود، با من می‌بیند، با من سخن می‌گوید و با من خشم می‌گیرد (هر کاری انجام دهد، عین اراده و فعل من است).
- ۳- هر جزئی از اجزای خاک استعداد آن را دارد که آدم شود و کمالات حق را در خود جلوه‌گر سازد.
- ۴- همه‌ی موجودات، در اندازه‌ها و تعینات متفاوت‌اند. اما در اصل وجود یکی هستند؛ همان گونه که قطره در اصل دریاست و دریا جز قطره (قطره‌ها) چیزی نیست.
- ۵- حقایق در جزئی‌ترین پدیده‌ها ظهور می‌یابند.
- ۶- مراد قلب و حالات آن است.
- ۷- حقیقت عالم یک چیز است با جلوه‌ها و مظاهر مختلف.
- ۸- در عین جنبش، آرام هستند (از نظام حاکم بر آفرینش، سرپیچی نمی‌کنند)؛ آغاز و پایان حرکت و جنبش پدیده‌ها بر ما نامعلوم است.
- ۹- همه‌ی پدیده‌ها نسبت به ذات خود آگاه (تسبیح حق می‌گویند) و به سوی حق در حرکت‌اند.



- ۱- نظام عالم وجود را نظام احسن می‌گویند؛ یعنی، هیچ کاستی و نقصی در آن نیست. کدام بیت مؤید این مفهوم است؟
- ۲- مصرع «گهی ابلیس گردد گاه آدم» در ستایش و توصیف دل است یا مذمت آن؟
- ۳- شاعر در کدام بیت به اتحاد عشق و عاشق و معشوق اشاره کرده است؟
- ۴- کدام بیت شعر درس به مسئله‌ی وحدت وجود اشاره دارد؟
- ۵- چرا شاعر گلشن راز، جهان را سر به سر آینه می‌داند؟
- ۶- کدام ابیات از شعر «جمال جان فزا...» معانی نزدیک به هم دارند؟
- ۷- این شعر را جزء کدام یک از انواع ادبی می‌توان به شمار آورد؟
- ۸- در حدیث قدسی آمده است که خدا فرمود: من در زمین و آسمان‌ها نمی‌گنجم اما در دل مؤمن می‌گنجم. شاعر از این حدیث، در کدام بیت استفاده کرده است؟

باز آمدم چون عید نو

باز آمدم چون عید نو، تا قفل زندان بشکنم
 وین چرخ مردم خوار را، چنگال و دندان بشکنم
 هفت اختر بی آب را، کاین خاکیان را می خورند
 هم آب بر آتش زنم، هم بادهاشان بشکنم
 گشتم مقیم بزم او، چون لطف دیدم عزم او
 گشتم حقیر راه او، تا ساق شیطان بشکنم
 گر پاسبان گوید که «هی»، بر وی بریزم جام می
 دربان اگر دستم کشد، من دست دربان بشکنم
 چرخ ار نگردد گرد دل، از بیخ و اصلش برکنم
 گردون اگر دونی کند، گردون گردان بشکنم
 خوان کرم گسترده‌ای، مهمان خویشم برده‌ای
 گوشم چرا مالی اگر، من گوشه‌ی نان بشکنم؟
 ای که میان جان من، تلقین شعرم می کنی
 گر تن زنم خامش کنم، ترسم که فرمان بشکنم

مولانا